

محمد قاسم سروری نگارنده مجمع الفرس

شادروان نذیر احمد*

کتاب مجمع الفرس سروری بود اهل تتبع را ضروری^۱ نگارنده مجمع الفرس که به نام فرهنگ سروری نیز شناخته می‌شود، محمد قاسم سروری است که در سال ۱۰۰۸ ق^۲، این فرهنگ را در اصفهان به نگارش درآورد. پدرش حاجی محمد کاشانی^۳ نام داشت. محمد قاسم ذوق شعرسرایي داشت و «سروری» تخلص می‌کرد. اهل کاشان بود و به همین دلیل به کاشانی شهرت دارد. به همین دلیل، تقی کاشی مؤلف خلاصه الاشعار^۴ سروری را در ذیل شعرای کاشان نامبرده است. تقی اوحدی اصفهانی که مانند تقی کاشی، معاصر سروری بوده است، می‌نویسد:
 «مولانا سروری از کاشان است، اما اکثر اوقات در صفاهان^۵ رحل اقامت افکنده به سر می‌کند، نام وی محمد قاسم است».
 به قول تقی کاشی در خلاصه الاشعار^۶ پدرش در اصفهان کفش دوز بود و به گفته تقی اصفهانی صاحب عرفات العاشقین، سروری نیز در ابتدا کفش دوزی می‌کرد.



* رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره.

۱. این بیت در مقدمه کتاب به طور عنوان آمده است.

۲. رک: مقدمه، ص ۶.

۳. همان.

۴. نسخه دیوان هند (India Office)، شماره ۶۶۸-۶۶۷، ورق ۹۶۹.

۵. عرفات العاشقین نسخه خدابخش پینا،   .I.

۶. نیز رک: نظم گزیده، نسخه کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره.

۷. ورق ۹۶۹.

تقی اصفهانی^۱ می‌نویسد:

«قبل از ارتکاب شاعری در سرای چخشور^۲ دوزان صفاهان به امر کفش‌دوزی قیام می‌نمود و مرتبه به مرتبه به شاعری افتاد، اکنون از حرفت قدیم خود چنان بیزار شده که از نام کفش آزرده می‌شود».

خان آرزو نیز در مجمع‌النفایس^۳ قول تقی کاشی و تقی اصفهانی را تأیید کرده است. علی ابراهیم خلیل خان تذکره‌نویس قرن سیزدهم در اثر خود به نام صحف ابراهیم^۴ ابراهیم^۵ چنین می‌گوید:

«و اوایل در اصفهان به کفش‌دوزی مشغول بود و بعد کسب فضل، دست از آن کار به حدی برداشته که از نام آن می‌رنجید».

از اقوال برخی از تذکره‌نویسان چنین برمی‌آید که سروری تا سال ۱۰۳۶ ق و به قول برخی دیگر تا سال ۱۰۳۸ ق در اصفهان اقامت داشت و طی سکونت خود در این شهر مجمع‌الفرس را به نگارش درآورد. تقی اصفهانی صاحب عرفات‌العاشقین نیز در همین ایام در اصفهان زندگی می‌کرد و فرهنگ فارسی به فارسی سرمه سلیمانی^۶ را دست نگارش داشت. سروری به دلیل رنجش خاطری که از سوی تقی اوحدی اصفهانی داشت، نزد حاکم وقت اصفهان رفت و از او شکایت کرد. تقی اصفهانی این‌گونه می‌نویسد:^۷

۱. عرفات، ورق ۳۲۱ الف ﴿﴾
۲. مجمع‌النفایس، چخشور، ورق ۵۹ الف؛ نیز رک: صحف ابراهیم، ورق ۳۸۹ الف؛ ریاض‌الشعرا ذیل سروری کاشانی و مخزن‌الغرایب ذیل سروری کاشی.
۳. مجمع‌النفایس، ورق ۵۹ الف.
۴. صحف ابراهیم، ورق ۳۸۹ الف.
۵. این فرهنگ که از منابع برهان قاطع بود، به تصحیح و حواشی محمود مدبری، از طرف مرکز نشر دانشگاهی تهران در ۱۳۶۴ ش به چاپ رسید.
۶. ورق ۳۲۱ الف، نیز رک: مقدمه مصحح سرمه سلیمانی، ورق پانزده و شانزده. خلاصه همین مطالب را به حواله تقی اصفهانی، خان آرزو در مجمع‌النفایس ورق ۱۸۶ و سندیلوی در مخزن‌الغرایب چاپی، ج ۲، ص ۶۸۰ آورده‌اند.

«مضمون رُقعہ بهجت و مسروری مولانا سروری از کاشان است اما اکثر اوقات در صفاهان رحل اقامت افکنده بسر می‌کند... صاحب دقت ادراک و تتبع الفاظ فرس است. در حق لغات دری فرس فرهنگی ساخته به‌غایت مفید، و در این ایام استماع شد که تغییرات داده باشد، وقتی که این ذره در صفاهان رساله سرمه سلیمانی^۱ را در حل لغات دری و فارسی به‌اتمام رسانیدم، از حسد و رشک شکایت کمینه نزد حاکم عراق میرزا محمد^۲ وزیر خراسانی که صاحب کمال ادراک و جامع بوده، برده، گفت که فلانی لغات مرا داخل رساله خود نموده، گفت: عبارت تو را اقتباس نموده؟ گفت: نه، لغات مرا برداشته، باز پرسیدند که آن لغات را تو وضع کرده بودی؟ گفت: نه، در جواب فرمودند که پس هرگاه تو به‌این مایه جمعیت و تتبع توانی لفظ چندی را جمع ساخت و معانی بر او مرتب داشت، او خود به‌طریق اولی، والحق چون ماده قابلی به‌دست خوش‌طبعان افتاده بود مدتی او را بر سر همین پیش کشیده، مهزله ساخته بودند لهذا شرمنده به‌کاشان رفت و الحال که بنده به‌هند^۳ آمده‌ام، باز مدتی است که در صفاهان است».

نظم گزیده^۴ درباره سروری چنین آورده است:

«در دارالسلطنت اصفهان زاویه‌نشین مدرسه است».

۱. سرمه سلیمانی فرهنگی فارسی به‌فارسی است بدون شاهد. ترتیب لغات بر حسب حرف اول و حرف آخر مانند فرهنگ سروری است به‌سی و دو باب به‌تعداد سی و دو حرف، و به‌قول مصحح تعداد لغاتی که معنی آنها در این فرهنگ درج شده، پنج هزار و هشتصد و پنجاه است (رک: مقدمه مصحح، ص هفده).
۲. مجمع‌النفایس: نزد پسر میرزا محمد وزیر خراسان و یزد، مخزن‌الغرایب: پیش امیری رفته، اظهار ساخت. عالم آرای عباسی از ذکر این وزیر خالی است.
۳. تقی اصفهانی در سال ۱۰۱۵ ق به‌هند آمده (رک: مقدمه مصحح، ص چهار).
۴. نظم گزیده، نسخه کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علی‌گره، ورق ۵۹ الف، نیز رک ص ۳۸۹ ابراهیم، ورق ۳۸۹.

ناظم تبریزی مؤلف نظم گزیده^۱ نگارش این اثر را در سال ۱۰۳۶ ق آغاز کرد و پس از وفات شاه عباس صفوی آن را به اتمام رساند. چنانچه خود ناظم می گوید:

«و حسب الامر پادشاه جم جاه جنت آرامگاه شاه عباس ماضی حسینی موسوی متوجه این امر خطیر گردید و خلاصه عمر گرامی صرف این سفینه محیط آفرینش نموده...»

شاه عباس صفوی در تاریخ بیست و چهارم جمادی الاولی سال ۱۰۳۸ ق دار فانی را وداع گفت^۲. بنابراین شکی نیست که نگارش تذکره نظم گزیده پس از تاریخ وفات شاه عباس به پایان رسیده باشد. نظم گزیده در دو جلد است. جلد اول در سال ۱۰۳۶ ق به پایان رسید و کار تألیف جلد دوم آن پس از سال ۱۰۳۸ ق انجام یافت.

اگر این تذکره در اصفهان نگاشته شده باشد، می توان چنین نتیجه گرفت که صاحب تذکره نظم گزیده در سال ۱۰۳۸ ق در اصفهان بوده و به احتمال فراوان در همین ایام با سروری ملاقات داشته است که ذکر آن در جلد دوم کتاب آمده است؛ اما این ملاقات به سه دلیل بعید به نظر می رسد. اول آنکه به قول ریاض الشعراء، صاحب عرفات او را در سال ۱۰۳۷ ق در گجرت دیده بود و دوم آنکه مرحوم سعید نفیسی در ملاقاتی با نگارنده این مقاله اظهار کرد که ناظم جلد دوم این اثر را در هند به پایان رسانده بود و سوم آنکه در نسخه مجمع الفرس ثبت شده در موزه بریتانیا یادداشتی به قلم مؤلف وجود دارد که حاکی از حضور وی در لاهور در سال ۱۰۳۶ ق است.

در مرآة العالم^۳ آمده است:

«سروری در عهد فردوس آشیانی (شاه جهان) به هند آمده.»

۱. نظم گزیده، نسخه خطی کتابخانه مولانا آزاد دانشگاه اسلامی علیگره، ورق ۵۹ الف، نیز رک ص ۲۶۷ مقاله راقم در معارف، شماره ۱، مجلد ۸۰، ص ۷-۲۶. از فقره نظم گزیده سال ۱۰۳۶ ق برآید و همین تاریخ آن تذکره است.

۲. عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۱۰۷۳، ۱۰۷۷.

۳. نسخه خطی کتابخانه خدابخش، پتنا، ورق ۴۵۲ الف.

بنابراین از آنجا که شاه‌جهان در هفتم جمادی‌الثانی سال هزار و سی و هفت بر تخت نشست^۱، مشخص است که تاریخ ورود سروری به هند پیش از ۱۰۳۸ ق ممکن نبوده است. از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که سروری تا سال ۱۰۳۸ ق در ایران بود. دکتر ریو^۲ در این باره می‌نویسد:

Sururi's habitual residence was Isfahan, where he was seen by Pietro della Valle 1032 A.H. (see *Ousdey's Collection* No. 389). He left it for India where he stayed sometime in the court of Shahjahan, and died on his way from thence to Makkah (see *Mirat-ul Alam* and *Riaz-ush Shuara*³ fol. 217) It will be seen further (on f. 500^a) that he had reached Lahore as early as 1036 A.H.

از این نوشته ریو می‌توان چنین نتیجه گرفت:

۱. بدون شک سروری تا سال ۱۰۳۲ ق در اصفهان ساکن بود.
۲. سروری در سال ۱۰۳۶ ق و احتمالاً در دوره جهانگیر در لاهور دیده شده بود.
۳. وی چند مدتی در دربار شاه‌جهان بود و پس از آن عزیمت سفر حج کرد و در راه بمرد. ریو درباره حضور سروری در لاهور در سال ۱۰۳۶ ق می‌گوید:

At the bottom of the last page is actually found the following somewhat mutilated subscription which if genuine, would show that Sururi had. written the above verses in Lahore 1036 A.H.

یادداشتی که ریو به آن در عبارت پیشین اشاره و استناد کرده است، از روی نسخه‌ای به قلم خود سروری بوده که اصل آن به قرار ذیل است:^۴

«نمقته به تاریخ ثامن عشر سنه ۱۰۳۶ هجری و انا مؤلف هذا الكتاب و ناظم هذه
الابیات المعانی سروری کاشانی لاهور صانها الله...»

۱. عمل صالح، چاپ وحید قریشی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. فهرست مخطوطات خطی فارسی، ج ۲، ص ۴۹۸.

۳. یوسف شیرازی در فهرست مدرسه عالی سپهسالار از این غلط نتیجه‌گیری کرده است، به گفته ریو پس از سال ۱۰۳۲ ق به هندوستان رفته و نیز از *مرآة العالم و ریاض الشعرا* نقل کرده است که به سال ۱۰۳۶ ق به لاهور رسیده باشد یا چنانکه واضح است، نتیجه اخیر مبنی بر قول هر دو تذکره نیست.

۴. فهرست مخطوطات فارسی، ج ۲، ص ۵۰۰-۴۹۹.

۵. همان، ج ۲، ص ۵۰۰-۴۹۹.

بنابراین به احتمال فراوان سروری در سال ۱۰۳۶ ق در لاهور حضور داشته است. دکتر علی اصغر حکمت^۱ در عبارت ذیل، تاریخ ورود وی به هند را ۱۰۳۲ ق ذکر کرده است: «شرح حال او در تذکره تقی الدین کاشی و سفینه خوشگو و ریاض الشعرا مسطور است، خلاصه اینکه وی از اصفهان در حدود سال ۱۰۳۲ ق به هندوستان رفته و دربار شاه جهان را دریافته و بعد در مکه درگذشته است».

بدون شک ذکر سال ۱۰۳۲ ق به عنوان تاریخ ورود سروری به هند درست نیست. به نظر می رسد تاریخ صحیح ورود سروری به هند همان ۱۰۳۶ ق باشد که دکتر ریو به استناد از یادداشت خود مؤلف بر نسخه مجمع الفرس^۲ نقل کرده است.

«زیرا شاه جهان پس از جهانگیر در جمادی الثانی ۱۰۳۷ ق بر تخت نشست و تردیدی نیست که سروری در عهد جهانگیر گورکانی و قبل از به سلطنت رسیدن شاه جهان به هند رفته بود و به همین دلیل این گفته مرحوم علی اصغر حکمت که سروری در سال ۱۰۳۲ ق به هند رفته و دربار شاه جهان را دریافته است، معتبر نیست».

در این باره بررسی اقوال ذیل نیز لازم است:

در تذکره نصرآبادی^۳ آمده:

«اما در هند که رفت، فرهنگ میر جمال الدین انجوی را به نظر گذاشته، فرهنگ مبسوطی نوشت».

در سفینه خوشگو^۴ چنین آمده:

«از نوشته نصرآبادی مستفاد می شود که در ایران، فرهنگی مختصر از او در میان است، چون در عهد جهانگیر به هندوستان رسید و فرهنگ جهانگیری که میر جمال الدین انجو نوشته، به نظر آورد و فرهنگ مبسوطی نوشت».

۱. مقدمه برهان قاطع، ج ۱، ص هشتاد و پنج.

۲. نسخه موزه بریتانیا.

۳. ص ۲۹۱.

۴. رک: فهرست مدرسه سپهسالار، ج ۲، ص ۲۱۹.

این هر دو بیان مبنی بر بیان زیر از مؤلف فرهنگ سروری^۱ است:
 «پوشیده نماند که مؤلف این نسخه یعنی خوشه‌چین معانی سروری کاشانی
 موفق به مطالعه فرهنگ نواب معلی القاب... شاه جمال‌الدین حسین انجو که در
 این میان از هند آوردند، مشرف شد و این نسخه را به‌الحاق بعضی از لغات و
 فواید از آن مزین گردانید».

از این بیان پرواضح است که فرهنگ جهانگیری در سال ۱۰۲۸ ق از هند به‌ایران
 برده شده و سروری از روی همین فرهنگ مطالبی را به‌فرهنگ خود اضافه کرده بود؛
 چنانکه در تذکره نصرآبادی و تذکره خوشگو به‌آن اشاره شده است.

لازم است یادآوری شود که در منابع جهانگیری نام فرهنگ سروری درج شده
 است و همین طور در فرهنگ سروری (تحریر سوم پس از ۱۰۲۸ ق) از فرهنگ جهانگیری
 سخن به‌میان رفته است. البته تحریر اول فرهنگ جهانگیری در سال ۱۰۰۸ ق به‌پایان
 رسیده است. ذکر فرهنگ سروری در مأخذ فرهنگ جهانگیری که در سال ۱۰۱۵ ق
 تألیف شده است، تعجب‌آور نیست. البته سروری در سال ۱۰۲۸ ق در تحریر اول فرهنگ
 خود تجدید نظر کرد و نام فرهنگ جهانگیری را در مأخذ کتاب خود آورد؛ اما دکتر
 حکمت نه تنها متوجه این مهم نشده، بلکه در عبارت ذیل^۲ چنین اظهار تعجب کرده است:
 «از تذکره نصرآبادی چنین برمی‌آید که وی در هندوستان پس از اطلاع از
 فرهنگ جهانگیری، فرهنگ خود را بسط و تفصیل داده است و عجیب این
 است که صاحب فرهنگ جهانگیری کتاب سروری کاشانی را نیز در عداد مأخذ
 خود ذکر کرده است».

آثار سروری

مهم‌ترین اثر سروری همین مجمع‌الفرس است که ذکر آن رفت. این کتاب به‌قول خود
 نویسنده در سال ۱۰۰۸ ق در اصفهان نگارش شده است:

۱. در تمام نسخه‌های تحریر سوم که در سال ۱۰۲۸ ق پس از تجدید نظر تهیه شده، این عبارت
 موجود است، رک: فهرست ریو، ج ۲، ص ۵۰۰-۴۹۹.
۲. مقدمه برهان قاطع، ص هشتاد و پنج.

«اما بعد^۱ بر رأی معنی آرای ارباب فطنت و دهاء و ضمیر بیضا تنویر اصحاب فطنت و ذکاء مخفی نماند که چون فقیر حقیر کسیرالقلب، کثیرالتقصیر بنده جانی محمد قاسم بن حاجی محمد کاشانی المتخلص به «سروری» در تتبع اشعار بلاغت آثار اکابر بسیار کوشیده بود و در ضمن آن لابد کتب لغات عرب و فرس آنچه در میان بود، دیده، اما چون تتبع اشعار به لغت فرس بیشتر احتیاج می‌باشد، همت بر تفحص آن مصروف ساخت تا به تأیید ربانی و توفیق سبحانی در سنه ثمان و الف شانزده نسخه^۲ که تفصیل اسامی^۳ ایشان این است:

- اول : شرف‌نامه احمد منیری، تألیف ابراهیم قوام فاروقی؛
 دوم : معیار جمالی، افصح المتکلمین شمس فخری؛
 سوم : تحفة الاحباب، حافظ اوبهی؛
 چهارم : رساله حسین وفایی؛
 پنجم : رساله ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی؛
 ششم : رساله ابراهیم بن میرزا شاه حسین اصفهانی؛
 هفتم : رساله محمد بن هندوشاه؛
 هشتم : مؤیدالفضلا؛
 نهم : شرح سامی فی الاسامی الميدانی؛
 دهم : رساله ابوحفص سعیدی؛
 یازدهم : اداةالفضلا، تألیف قاضی خان بدر محمد دهلوی؛

۱. رک: مجمع الفرس (چاپی)، ص ۲-۱.

۲. فهرست فرهنگ‌ها از نظر الفبایی و تاریخ تصنیف ترتیب داده نشده است.

۳. از این جمله هفت کتاب یعنی دوّم، پنجم، هفتم، هشتم، سیزدهم، چهاردهم و شانزدهم به چاپ رسیده است. سیزدهم و پانزدهم توسط راقم السطور در هند چاپ شده و چاپ عکسی نسخه ترجمه صیدنه بیرونی (نسخه موزه بریتانیا) با مقدمه مفصل به انگلیسی، توسط بنده تهیه شده بود؛ اما در مطبع گم شده و کوشش بنده به هدر رفته است.

۴. بنده قدیمی‌ترین نسخه این فرهنگ را در مقاله چاپ شده در مجله دانشگاه اسلامی علیگره (جلد ۱۳، شماره ۲-۱) معرفی کرده‌ام.

دوازدهم : جامع اللغات منظوم نیازی حجازی. در بعضی نسخ به جای حجازی، بخاری نوشته شده است؛

سیزدهم : نسخه زفان گویا^۱؛

چهاردهم : ترجمه صیدنه^۲ ابوریحان بیرونی؛

پانزدهم : نسخه لطف الله بن یوسف حلیمی که معنی لغات را به ترکی نوشته است؛

شانزدهم : لسان الشعرا^۳.

سروری خلاصه‌ای از مجمع الفرس را تحت عنوان خلاصه المجمع تهیه و آن را به نام اعتمادالدوله حاتم بیگ^۴ اردوباری نخست وزیر شاه عباس صفوی معنون کرد، نسخه‌ای منحصر به فرد از این اثر در ملکیت آقای اسفندیاری^۵ است. این نسخه در ۱۰۱۸ ق یعنی ده سال پس از تألیف رونویسی شد. در مقدمه این خلاصه^۶ چنین آمده است: «بنده مذهب جانی سروری کاشانی چون از تألیف مجمع الفرس باز پرداخت، دید که بعضی از یاران به واسطه اینکه ایجاز در کلام مطلوب است یا به جهت آنکه در اجرت کاتب تخفیفی شود، در نوشتن آن ابیات استشهاد و اعراب که صحت

۱. جلد اول و دوم این کتاب به تصحیح راقم السطور را کتابخانه خدابخش، پتنا، هند در سال ۱۹۸۹ م به چاپ رساند.
۲. صیدنه بیرونی در زمان سلطان شمس‌الدین التتمش (۳۳-۶۰۷) در هندوستان به قلم ابوبکر کاسانی به فارسی ترجمه شد. چون نام‌های ادویه به فارسی است، این کتاب در شمار فرهنگنامه‌ها قرار گرفت. در حاشیه نسخه شامل مجموعه موزه کراچی (رک: مقدمه مصحح لسان الشعرا) مطالب این ترجمه در مقابل واژه‌های زفان گویا نقل شده است.
۳. بنده این فرهنگ را از روی دو نسخه (نسخه موزه کراچی و نسخه فلورانس ایتالیا) تصحیح کردم که خانه فرهنگ ایران آن را در سال ۱۹۹۵ م به چاپ رساند.
۴. حاتم بیگ از ۹۹۹ تا ۱۰۱۹ ق وزیر شاه عباس بود. پس از درگذشت او، پسرش ابوطالب بیگ بر عهده وزارت مأمور شد. رک: عالم آرای عباسی، ص ۲۱-۴۱۹، ۷۲۳، ۷۵۵، ۸۲۷ و غیره و برای پسرش، رک: ص ۷۲۸، ۸۰۷، ۹۶۰ و غیره.
۵. فهرست مدرسه سپهسالار، ج ۲، ص ۲۲۲.
۶. همان.

لغت بدان منوط و مربوط است، حذف می‌کند و چهره شاهد این نسخه را از حلی ربط عاطل می‌سازد، بنابر تمهید این مقدمات به خاطر این ضعیف رسید که با تصحیح حروف، خلاصه‌ای بنویسم و مجملی مرقوم گردانم از آن نسخه که مؤلف است از شانزده کتاب که اسامی ایشان این است (پس از آن نام شانزده کتاب درج شده) تا جمعی که معانی آن لغات را مفصل و لغات را مستشهد خواهند به مجمع الفرس رجوع فرمایند و بعضی که مجمل و محذوف الاستشهاد خواهند بدین خلاصه توجه کنند و زبان قلم را از انتخاب و قلم زبان را از اعتراض قاصر و کوتاه سازند و این نسخه را موسوم به خلاصه‌المجمع ساختم...»

اگرچه تاکنون در آثار موجود به‌ذکری از خلاصه‌المجمع برنخورده‌ام، تقی اوحدی در بین سال‌های ۱۰۲۲ تا ۱۰۲۴ ق اطلاعاتی را درباره آن به‌دست آورده بود. او می‌نویسد:

«(سروری) در لغات دری و فرس فرهنگی ساخته است به‌غایت سودمند و در این ایام استماع شد که تغییرات کلی در آن کتاب نموده که سهو و خطایی که واقع بوده از معانی الفاظ و غیر آن هم تغییر داده باشد.»

تحریر سوّم از مجمع الفرس

همان طوری که قبلاً اشاره شد، به‌قول خود سروری فرهنگ جهانگیری جمال‌الدین حسین انجوی شیرازی در سال ۱۰۲۸^۲ ق از هند به‌ایران آورده شد و او امکان مطالعه آن را یافت و پس از آن کتاب خود را تجدید نظر کرد. در همان ایام وی امکان دسترسی به دو فرهنگ شامل اللّغه تألیف قراحصاری که معانی لغات را به‌ترکی نوشته

۱. عرفات‌العاشقین، ورق ۳۲۱، نیز مجله معارف ۱، ۲، ج ۷۷.

۲. رک: پیشگفتار مصحح، ص ۱، دیباچه دوّم، ص ۷؛ بقیه حاشیه ۲: بلاخمن در ایشیاتیک ژورنال، ج ۳۷ چند بار به‌جای ۱۰۲۸ سهواً ۱۰۳۸ ق نوشته شده است، مثلاً ملاحظه کنید: As 30 years, 1038, a seemed edition appeared, p. 12, vide also p. 16

است^۱ و فرهنگ تحفة السَّعاده تألیف مولانا محمود^۲ بن شیخ ضیاء الدین محمد و مطالعه آنها را یافت. سروری در این باره می‌گوید:

«چون این تألیف به‌مرور ایام منقح شد و به‌تلاحق افکار مصحح گردید، بنابراین نسخه‌ای که در این ایام تمام می‌شود، اعتبارش بیشتر است و فواید آن اتم و اوfer، امیدواری به‌کرم حضرت باری عزّ اسمه آن است که توفیق رفیق گرداند تا آن نسخ سابق نیز مصحح شود و آن مجموع نیز به‌لباس تجدید ملبّس گردد بمنّه و جوده».

آشکار است که سروری برای سومین بار در فرهنگ خود تجدید نظر و اظهار امیدواری کرده است تا بتواند درباره نسخه‌های سابق این کتاب تجدید نظر کند. متأسفانه بعضی از تذکره‌نویسان دچار اشتباه شده‌اند. آنها می‌گویند که سروری به‌هندوستان رفته و فرهنگ جهانگیری را در آنجا مطالعه کرده و پس از آن فرهنگ خود تغییر داده و در آن تجدید نظر کرده است. مثلاً در تذکره نصرآبادی^۳ این‌گونه آمده است:

«اما در هند که رفت فرهنگ میر جمال‌الدین انجوی را به‌نظر گذاشته و فرهنگ مبسوط بنوشت»^۴.

خوشگو به‌نقل قول پیشین مطلب ذیل را افزوده است:
«از نوشته نصرآبادی مستفاد می‌شود که در ایران، فرهنگی مختصر از او در میان است، چون در عهد جهانگیری به‌هندوستان رسید و فرهنگ جهانگیری که میر جمال‌الدین انجو نوشته است، به‌نظر آورد، فرهنگ مبسوطی بنوشت».
بدون تردید این دو بیان یادشده اعتبار ندارد.

۱. دیباچه دوّم همان.

۲. رک: مقاله بنده شامل مجله علوم اسلامیة علیگه.

۳. ص ۲۹۱.

۴. فهرست مدرسه سپهسالار، تهران، ج ۲، ص ۲۱۹.

لازم است یادآوری شود که در میان شانزده فرهنگی که اسامی آنها در ضمن تحریر اوّل کتاب مجمع الفرس درج است، نام کتاب لطف الله بن یوسف حلیمی دیده می‌شود که معانی لغات را به ترکی نوشته است و در تحریر سوم ذکر فرهنگ نویس دیگری به نام قراحصاری رفته که او نیز معانی لغات را به ترکی نوشته است. سروری از روی همین سه فرهنگ یعنی فرهنگ جهانگیری، تحفة السّعادة و شامل اللّغات درباره تحریر اوّل و دوم اثر خود تجدید نظر کرد. بدین سان فرهنگ مبسوطی به نام مجمع الفرس را به نگارش درآورد. در این میان سهم فرهنگ جهانگیری در تجدید نظر مجمع الفرس بیش از دو فرهنگ دیگر است. درباره هر سه تحریر از مجمع الفرس می‌توان گفت که تحریر نخست آن در سال ۱۰۰۸ ق، تحریر دوم در سال ۱۰۱۸ ق و تحریر سوم که مفصل‌تر است، در سال ۱۰۲۸ ق به بعد در ایران و در شهر اصفهان به نگارش درآمده است. تحریر اوّل در مأخذ جهانگیری و فرهنگ جهانگیری در مأخذ تحریر سوم مجمع الفرس به چشم می‌خورد.^۱

مشخصات مجمع الفرس

۱. این فرهنگ لغتنامه‌ای فارسی به فارسی است که همراه معانی و توضیحات، ابیات شاهد از شاعران قدیم و متأخر را نیز دربردارد.
 ۲. ترتیب لغت‌ها بر حروف اوّل و آخر به سیاق سرمه سلیمانی و فرهنگ جعفری^۲ و غیره است.
 ۳. مأخذ در ذیل بیشتر واژه‌ها قید شده است.
 ۴. بعضی از معانی نقد شده‌اند.
- به هر حال مجمع الفرس از نظر جامعیت و اشمال بر شواهد شعری از کلام استادان کهن زبان فارسی و ذکر مأخذ نقل واژه و بیان اسناد معانی و نقد بعضی از معانی بهتر

۱. مجمع الفرس به کوشش محمد دبیر سیاقی به سرمایه کتابفروشی علی اکبر علمی در تهران در سال ۱۳۳۸ ق/۱۳۴۱ ش در سه مجلد چاپ شد.

۲. فرهنگ جعفری تألیف محمد مقیم تویسرکانی به تصحیح سعید حمیدیان، از طرف مرکز نشر دانشگاهی تهران در ۱۳۶۲ ش چاپ شد.

از دیگر فرهنگ‌های فارسی است. اگرچه از نظر تعداد واژه‌ها و جامعیت معانی و ترتیب الفبایی این اثر به پای برهان قاطع نمی‌رسد، به سبب شواهد اشعار و ذکر سند و نقد معانی بر آن برتری دارد. از آنجا که در تألیف این کتاب ترتیب الفبایی دقیقاً رعایت نشده است، خواننده در پیدا کردن واژه مورد نظر با مشکل مواجه می‌شود؛ مثلاً در ذیل باب الالف، الف مع الالف ترتیب واژه‌ها این گونه است:

- ۱- اندستا، ۲- ایلیا، ۳- آسا، ۴- اگرا، ۵- ارمیا، ۶- اندرزا، ۷- ارغا، ۸- ابستا،
- ۹- ابستا، ۱۰- ایرسا، ۱۱- انگشتوا، ۱۲- اشنوا، ۱۳- آشکارا، ۱۴- انوشا،
- ۱۵- آوا، ۱۶- آذرفزا، ۱۷- آشنا، ۱۸- ازارپا، ۱۹- ازیرا، ۲۰- استروا،
- ۲۱- ازدست فزا، ۲۲- اشنا، ۲۳- ابرکاکیا، ۲۴- استیا، ۲۵- الو، ۲۶- انگزوا،
- ۲۷- اژدها، ۲۸- اقلیمیا، ۲۹- استقیلا، ۳۰- انارگیرا، ۳۱- اوریا، ۳۲- آرا، ۳۳- ابا،
- ۳۴- انویا.

مثال‌های^۱ بالا بیانگر این حقیقت است که نویسنده در نگارش واژه‌ها نظم و ترتیب و معیاری را رعایت نکرده و میان الف با مد، الف مفتوح، مضموم یا مکسور فرق و رجحانی قائل نشده است؛ زیرا وی واژه‌های اگرا، اندرزا و ابستا را به ترتیب قبل از واژه‌های ارمیا، ارغا و استا نگاشته است، در حالی که براساس ترتیب حروف الفبایی ارمیا، ارغا و استا باید به ترتیب پس از واژه‌های اگرا، اندرزا و ابستا نوشته می‌شد. البته این اشکال در بیشتر فرهنگ‌ها وجود دارد.

یکی از ویژگی‌های این فرهنگ و دیگر فرهنگ‌ها مانند سرمه سلیمانی و فرهنگ جعفری و غیره این است که در هر باب که به هر یک از حروف الفبا اختصاص یافته، فصلی به عنوان حرف ذال آمده است مثلاً:

در باب «الف» واژه‌های ذیل به ذال ختم شده است: ایزد، اهنود، اشنود، اسفندمد، ابرقباد، اسپهبد، آیین جمشید، اشتاد، انگارید، استانید و غیره.

در باب «ب» لغات ذیل به ذال ختم شده است: بالاد، بشکلید، بخشود، باکفد، بارید، بلیاد: برید، بسورید، برستاد، برهود، بیهود، بالید، بادغد، بازخمید و غیره.

۱. رک: پیشگفتار مصحح، ج ۱، ص ۳.

در باب «پ» پارسی واژه‌های ذیل به‌ذال ختم شده است: پانید، پایذ، پیشداز، پخشوذ، پالوذ، پوذ، پناهیذ، پژوهیذ، پناهد، پرولید، وغیره.

در باب «ت» نیز واژه‌های درج‌شده ذیل به‌ذال ختم شده است: تندید، تپید، توذ، تنبذ، ترنگذ، توفید، تبرزد، ترنجید، توزید، توزذ وغیره.

در باب «ج» واژه‌های ذیل با ذال آمده است: جاویذ، جمشید، جرانذ...

در باب «چ» نیز این واژه‌ها به‌ذال ختم شده است: چکاذ، چنبذ، چنگذ، چهرزاذ، چفسید، چمانذ، چخید، چروید.

در باب «خ» واژه‌های ذیل به‌ذال ختم شده است: خنگ ییذ، خایذ، خشوذ، خلیذ، خرشاذ، خوید، خراذ، خرداذ، خود، خمایذ، خوشید، خسایذ، خسایذ وغیره.

این شیوه در دیگر باب‌های کتاب نیز به‌کار گرفته شده است.

در فرهنگ سرمه سلیمانی تألیف تقی اوحدی در ذیل هر حرف فصلی است که در ذیل آن هر حرف به‌ذال معجم ختم می‌شود و این همان سرمه سلیمانی است که به‌سبب آن بین سروری و تقی اوحدی اختلاف شدیدی روی داده بود. در همین زمان فرهنگ دیگری به‌نام فرهنگ جعفری^۱ تألیف شده بود که در این فرهنگ نیز در ذیل هر باب واژه‌ها مختوم به‌ذال معجم است و عجیب آنکه تمامی ذال‌های این کتاب بدون نقطه یعنی مانند دال آمده است.

ذکر این نکته لازم است که منظور از ذال معجمه^۲ یا ذال فارسی، حرفی است که مخصوص واژه‌های فارسی است و اندیشمندان و دانش‌پژوهان عصر قدیم در میان خود قاعده‌ای داشتند برای فرق گذاشتن بین دال مهمله و ذال معجمه.

ابونصر فراهی (م: ۶۴۰ ق) در نصاب‌الصبيان خود در این باره می‌نویسد^۳:

۱. فرهنگ سروری در سال‌های ۱۰۲۸-۱۰۰۸ ق و سرمه سلیمانی قبل از سال ۱۰۱۵ ق و فرهنگ جعفری در سال ۱۰۴۰ ق تألیف شده است، درباره وضع فرهنگ‌نویسی در قرن یازدهم، رک: مقدمه مصحح فرهنگ جعفری، ص هجده به‌بعد.
۲. نگاه کنید به مقاله «دال فارسی» شامل در مجموعه مقالات بنده به‌نام قند پارسی، تهران، ۱۳۷۱ ش، ص ۴۹-۸۸.
۳. چاپ برلن، ص ۶۵.

در زبان فارسی فرق میان دال و ذال
 بشنو این را و فصاحت را بدین منوال دان
 آنکه ماقبلش بود با حرف عَلت ساکنی
 همچو بود و باد و بید و فاذر آن را ذال خوان
 آنکه ما قبلش بود بی حرف عَلت ساکنی
 همچو مرد و درد و زرد و برد، آن را دال خوان
 همچین شمس قیس رازی در المعجم^۱ که در حوالی ۶۳۰ ق نگاهشته شد، درباره
 حرف ذال این گونه توضیح می دهد:

«زاوید آن سه است، حرف مضارع و آن ذالی مفرد است که در اواخر کلمات
 فعل را صیغت مضارع گرداند. چنانک آید، روذ، می گوید، می شنود، حرف ضمیر
 و آن یا و ذالی است که در آخر کلمه فایده ضمیر جماعت حاضران دهد،
 چنانک می آید، و می روید و ربط را نیز باشد چنانک عالمید، توانگرید، حرف
 دعا و آن الف و ذالی باشد که در اواخر افعال معنی دعا دهد چنانک برساذ و
 بدهاذا... و هر دالی که ماقبل آن یکی از دو حروف مد و لین است چنانک باذ و
 شاذ، سوذ و شنوذ و دید و کلید یا یکی از حروف صحیح متحرک است چنانک
 نمذ و سبذ و دذ و آمد همه ذال معجمه اند و در زبان غزنین و بلخ و ماوراءالنهر
 ذال معجمه نیست».

در دیوان حافظ^۲ این قطعه آمده است:

اعظم قوام دولت و دین آنک بر درش از بهر خاکبوس نمودی فلک سجود
 با آن وجود و آن عظمت زیر خاک رفت در نصف ماه ذیقعد از عرصه وجود
 تا کس امید جود ندارد دگر ز کس آمد حروف سال وفاتش امید جود

عدد «امید جود» براساس حروف ابجد ۷۶۴ است و اگر به جای امید، امید با دال
 مهمله (چنانکه الآن تلفظ می شود) خوانده شود، آنگاه ماده تاریخ ۶۸ خواهد شد.
 بنابراین روشن است که در دوره حافظ ذال معجمه در زبان فارسی متداول بود.

۱. چاپ مدرس رضوی، ص ۲۱۳.

۲. چاپ قزوینی، ص ۳۶۶.

در حال حاضر ذال معجمه به دال مهمله تبدیل شده است و فقط در چند واژه مانند گذشتن، گذاشتن، پذیرفتن، آذر، تذرو، کاغذ و غیره استفاده از ذال معجمه رعایت می‌شود؛ اما درباره تاریخ این تحوّل در میان دانش‌پژوهان و محققان اختلاف نظر وجود دارد. دکتر عبدالستار صدیقی^۱ بر این باور است که به‌کارگیری ذال معجمه در اواخر قرن هشتم هجری کاملاً متوقف شد. در حالی که به‌گفته علامه محمد قزوینی^۲ از قرن هشتم به بعد فرق میان ذال معجمه و دال مهمله به تدریج از بین رفت و ذال معجمه به دال مهمله تبدیل شد. پس از قرن هشتم استفاده از ذال معجمه مانند شاذ در فارسی وجود داشت؛ اما این نگارنده در تحقیقات خود به بعضی آثار و دست‌نویسی‌هایی برخورد کرده است که پس از سال ۸۵۸ ق رونویسی شده و در آنها ذال معجمه به تواتر آمده است.

بعضی از این آثار به ترتیب ذیل است:

۱. دیوان حافظ، مکتوبه ۸۱۸ ق، کتابخانه آصفیه حیدرآباد، این اثر مکرّر دربرگیرنده ذال معجمه است.
 ۲. دیوان حافظ، مکتوبه ۸۲۷ ق که به نسخه خلخال معروف است و علامه قزوینی برمبنای همین نسخه دیوان حافظ را انتشار داده است، این اثر نیز دارای ذال فارسی است.
 ۳. شاهنامه فردوسی (مصور) موزه ملی دهلی، مکتوبه ۸۳۴ ق.
 ۴. دیوان حافظ، نسخه گورگه‌پور، مکتوبه ۸۲۴ ق که تاکنون هفت بار تجدید چاپ شده است.
 ۵. نسخه مثنوی مولانا جلال‌الدین رومی، ثبت در کتابخانه شخصی نوآب رحمت الله خان (علیگره) مکتوبه ۸۵۸ ق.
- بنابراین می‌توان گفت که استفاده از ذال معجمه تا اواسط قرن نهم هجری در زبان فارسی رایج بوده و از آن پس استفاده از این حرف در ایران متوقف شده است. در این

۱. ارمغان علمی، ص ۱۵۱.

۲. تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، حاشیه ص نخ.

صورت در فرهنگ‌های فارسی مانند فرهنگ سروری، سرمه سلیمانی و فرهنگ جعفری که در قرن یازدهم هجری به‌نگارش درآمده‌اند، آوردن فصلی با کلمات مختوم به‌ذال معجمه باعث گمراهی خواننده است. چنان به‌نظر می‌رسد که فرهنگ‌نویسان آن دوره بدون تحقیق این مطالب را از فرهنگ‌های قدیمی چون لغت فرس اسدی و صحاح‌الفرس اخذ کرده و در فرهنگ خود به‌ثبت رسانده‌اند که این خود گمراهی محقق را به‌دنبال داشته است. در هندوستان نیز درباره فرق بین دال و ذال در میان ادیبان و شاعران تا حدودی اختلاف است. امیر خسرو دهلوی (م: ۷۲۵ ق) در بعضی از اشعار خود دال مهمله را قافیه ذال معجمه شمرده است.^۱ در لسان‌الشعرا^۲ که در اواخر قرن هشتم هجری در عهد فیروزشاه تغلق (۷۹۰-۷۲۵ ق) نگاشته شده و در زفان‌گویا که در حدود ۸۲۲ ق به‌رشته تحریر درآمده است، ذال معجمه وجود ندارد و در این اثر ذال معجم به‌دال مهمله تبدیل شده است. اما در شرف‌نامه منیری^۳ که پس از سال ۸۶۵ ق تکمیل شد، قاعده تفریق میان دال و ذال به‌کار گرفته شده است. حال آنکه در بعضی آثار رونویس‌شده در ماوراءالنهر و شرق خراسان (افغانستان فعلی) ذال معجمه وجود ندارد. در این میان می‌توان از آثار رونویس‌شده ذیل نام برد:

- ۱) مجموعه‌ای شامل انشای خواجه محمد پارسا (م: ۸۲۲ ق) و انتخابی از رساله حنفی نگارش ابوالقاسم سمرقندی که در اوش (ماوراءالنهر) در سال ۷۹۵ ق رونویس شده^۴ است.

۱. قند پارسی، ص ۵۷ ح.

۲. رک: مقدمه نسخه چاپی، دهلی نو، ۱۹۹۵.

۳. رک: مقدمه فرهنگ زفان‌گویا (چاپی)، به‌قلم نگارنده مقاله، جلد اول، ص ۶، این فرهنگ به‌تصحیح راقم‌السطور از طرف کتابخانه خدابخش، پتنا در ۱۹۸۹ م و جلد دوم در ۱۹۹۷ م به‌چاپ رسیده است.

۴. قند پارسی، ص ۵۷ ح.

۵. رک: مقاله دکتر مهدی بیانی در ارمغان علمی، ص ۲۲۱ به‌بعد.

(۲) نسخه رونویس شده از زیچ خاقانی تألیف غیاث‌الدین جمشید، مورخ ۸۴۲ ق ثبت در کتابخانه آصفیه حیدرآباد. این نسخه شامل یادداشت‌هایی به خط سلطان الغ بیگ^۱ است.

(۳) نسخه‌ای از انیس‌الطالبین^۲ تألیف خواجه بهاء‌الدین نقشبند (م: ۷۹۱ ق) که عبدالرحمن جامی در سال ۸۵۶ ق آن را رونویسی کرده است و در کتابخانه خدابخش در شهر پتنا نگهداری می‌شود.

(۴) نسخه درج‌الدرر^۳ تألیف اصیل‌الدین عبدالله شیرازی که به خط خواجه معین‌الدین هروی متخلص به معین و معین مسکین در میان سال‌های ۸-۸۶۳ ق در شهر هرات کتابت شده است.

(۵) در نسخه‌ای از سلسله‌الذهب^۴ جامی ثبت شده در کتابخانه خدابخش به شماره ۱۸۵ به خط شاعر که قطعه ماده تاریخ ذیل را درباره تولد پسرش ضیاء‌الدین یوسف آورده است:

سهیلی شد ز برج سعد او طالع

بنا بر قاعده تفریق میان دال و ذال، شد باید شد باشد. در حالی که ناظم قطعه از کلمه شد تاریخ را مشخص کرده است. بدون شک استفاده از ذال معجمه در این دوره منسوخ شده بود.

خلاصه کلام اینکه به‌کارگیری ذال معجمه در فرهنگ‌هایی که در سده یازدهم هجری به‌نگارش درآمده، از درجه اعتبار ساقط است و این یکی از نقایص مهم این لغت‌نامه‌ها است.

۱. رک: *Timurid Manuscripts in Indian Collection*، رساله بنده که هنوز چاپ نشده است، ص ۶-۲۳.

۲. رک: *Timurid Manuscripts in Indian Collection*، رساله بنده که هنوز چاپ نشده است، ص ۶-۲۳.

۳. همان.

۴. همان؛ نیز رک: کتاب قند پارسی، ص ۶۱.

آثار دیگر سروری

به اعتقاد تقی کاشی نگارنده خلاصه‌الاشعار^۱، سروری شرح‌هایی نیز بر کلام شعرای مختلف نوشته بود که فرهنگ اشعار نظامی گنجوی یکی از آنها بود؛ اما در حال حاضر اثری از هیچ‌یک از این فرهنگ‌ها در دست نیست. بلاخمن^۲، شرق‌شناس مشهور، سروری کاشانی و سروری ترکی را با یکدیگر اشتباه گرفته است. وی سروری کاشانی را مترجم عربی گلستان سعدی معرفی کرده است؛ در حالی که سروری ترکی مترجم این اثر بود و نام کاملش مصطفی بن شعبان سروری ترکی بود. وی در سال ۹۶۹ ق یعنی خیلی پیشتر از سروری کاشانی دار فانی را وداع گفته بود. با توجه به گفته‌های ریو^۳، ابن یوسف شیرازی^۴ و حاجی خلیفه^۵ و غیره این قول بلاخمن را باید مردود شمرد.

سروری طبع شعر نیز داشت، گرچه معلوم نیست که دیوانی از وی گردآوری شده باشد، در بعضی از تذکره‌ها شعری منسوب به وی آمده است. تقی اصفهانی درباره ذوق شاعری وی این گونه نوشته^۶ است:

«در شعر طبعی وسط دارد، گاهی برحسب اتفاق مصرعی از او سر می‌زند، اما اشعار بسیار دیده و بر دواوین بسیار گذشته از اشعارش که در تذکره‌ها منقول است، ظاهر می‌شود که او بر زبان و بیان قدرت داشته و بعضی از آنها نمونه‌هایی دلکش از بلندی تخیل و نازک خیالی و تشبیهات و استعارات بدایع می‌باشد».

چند نمونه از اشعار سروری در ذیل آمده است^۷:

به‌صحرای غمت منزل گرفتم چو صحرا کوه غم در دل گرفتم

۱. ورق ۹۶۹، نیز رک: ریو ج ۲، ص ۴۹۸.

۲. ایشیاتیک ژورنال ۳۷، ص ۱۶.

۳. فهرست سپهسالار، ج ۲، ص ۴۹۸؛ فهرست عربی، ص ۴۷۹.

۴. فهرست سپهسالار، ج ۲، ص ۲۲۰ متن و حاشیه.

۵. ص ۱۵۵۸، نیز فهرست سپهسالار.

۶. عرفات، ورق ۳۲۱ الف.

۷. این اشعار از عرفات، نظم گزیده، نصرآبادی، مرآةالعالم، ریاض‌الشعرا منقول است.

چو طاقت ناقه را از پی دویدم چو حسرت راه بر محمل گرفتم
دم بسمل بهدستی دامن جان بهدستی دامن قاتل گرفتم

نمونه نازک خیالی

ز رشک آنکه صبا را بر آن گذر باشد ز جان حصار کنم خاک آن کف پارا
*

پس از من مهر رویش سر زند چون نورم از تربت
که نتوان کرد پنهان زیر گل خورشید تابان را
*

به دفع چشم بد از سوز خود دمی صدبار سپند آتش دل می‌کنم سویدا را
*

بس که شبها لرزم از بیم فراق شعله‌وش بر سر شمع مزار خود مرا آرام نیست
*

سروری نقد جان در پایش افشانم ولی ترسم
که آسیبی رساند از گرانی پای جانان را
*

بترسید از سرشک من که باشد یتیم و خونی و از سر گذشته

اشعار مصنوع

تا غنچه‌ای ز گلبن رسواییم شکفت
بس خارها که در دل پر خون شکسته شد
دلا تا کی به آن خودکام عرض کام خواهی کرد
برای صید دشنامش دعا را دام خواهی کرد
لب تو زنده کند معجز مسیحا را
قدت به خاک نشاند نهال طوبی را
تا چند خون شود دل پر آرزوی ما
تا چند آب دیده شود آبروی ما

تشبیه و استعاره بدیع

رویش چون زیر زلف دیدم گفتم صبحی نهفته در شام

*

دل داده‌ایم و زلف نگاری گرفته‌ایم از مشرق صفا شب تاری گرفته‌ایم

و این هم یک قطعه

دلا به صدق امانت گزین که تا یابی امان ز حيله آن گوژپشت بی‌سر و تن
چو خامه باش که نگرفته می‌کند هر دم کنار صفحه پر از گوهر خوشاب سخن

اینک یک رباعی

بی‌دست طلب به دامن پیر زدن کس را نشود مقام عرفان مسکن
چون رشته که نگشود رهش تا نهاد سر در قدم راست روی چون سوزن

در آخر باید نوشت که محمد قاسم سروری اگرچه شاعر بوده و با تخلص سروری اشعاری سروده است و به‌همین دلیل ذکر وی در بیشتر تذکره‌ها آمده و نمونه‌های اشعار او نیز در تذکره‌ها ذکر شده است، شهرت او به‌عنوان مؤلف معروف قرن یازدهم هجری فقط به‌اعتبار فرهنگ مجمع‌الفرس است.